

مفهوم توسعه وابسته،

کلید اقتصاد سیاسی ایران در عصر قاجار

نوشته: John Foran از دانشگاه کالیفرنیا - سانتا باربارا

منبع: Iranian Studies Vol. XXII, No 02-3, 1989

قسمت دوم

ایران و پیرامون نظام جهانی

نتیجه‌گرای ناپذیر از مجموع شواهد ارائه شده در این بخش، سلطه بی‌چون و چرای قدرت خارجی در زمینه روابط ایران با سایر کشورها است. براساس نظریه نظام جهانی «والرستاین»، ایران که در قرون شانزدهم، هفدهم و هیجدهم در صحنه روابط بین‌المللی قرار داشت، در خلال قرن نوزدهم به پیرامون نظام جهانی سرمایه‌داری منتقل شد. یا اگر از منظر درونی بنگریم، ایران که در اوج درخشش دوران صفوی بخشی از یکی از مراکز غیراروپایی نظام جهانی بود، به پیرامون آن رانده شد. ☆

ایران اواخر دوره قاجار، آشکارا با تعریف «والرستاین» از «پیرامون» همخوانی دارد:

«پیرامون اقتصاد جهانی آن بخش جغرافیایی است که تولید در آن، به طور عمده محدود به تولید کالاهای کم‌رتبه - به این معنا که به نیروی کار تولیدکننده این کالاها پاداش بالنسبه اندکی تعلق می‌گیرد - اما بخشی تفکیک ناپذیر از نظام کلی تقسیم کار است. زیرا کالاهای مورد بحث برای کار روزانه ضروری است.

گسترش مبادله مواد خام ایران - تریاک، پنبه، برنج، گندم، تنباکو، خشکبار و دانه‌های خوراکی، ابریشم و پشم - با محصولات ساخته شده اروپایی و سلطه اروپا در کار مبادله، تعرفه‌ها و حمل و نقل، جعلگی شاخص‌های روشن این الگوی حاشیه‌ای شدن و وابستگی است. اما به علت شدت وحدت رقابت روسیه و بریتانیا در ایران، موقعیت پیرامونی این کشور از نوع خاص بود. برخلاف برخی کشورهای مناطق (مانند هند، مصر، بخش اعظم آفریقا، جنوب شرقی آسیا و مناطق دیگر) که به طور مستقیم مستعمره شدند و یا کشورهای رسماً مستقل اما تحت سلطه یک قدرت بزرگ خارجی مانند بیشتر کشورهای امریکای لاتین، که ابتدا منقاد انگلستان و بعدها ایالات متحده آمریکا بودند، ایران صحنه نبرد قدرت امپریالیستی بود. همان‌طور که «بوسانی» یادآور می‌شود: «به این ترتیب، ایران از تمامی آثار منفی مستعمره بودن رنج می‌برد. بدون آن که از امتیازات معدود این وضعیت، مانند ایجاد صنایع (چه در ارتباط با منافع مستقیم استعمارگران و چه به دلیل استفاده‌های نظامی این صنایع)، بهبود نظام قضایی و غیره، بهره‌مند شود.»

روشن‌ترین نمونه‌های این امر را می‌توان در فقدان توسعه تاسیسات زیربنایی، به ویژه توافق مربوط به جلوگیری از ساختن راه آهن و اعطای موقعیت «دولت کامله الوداد» در روابط تجاری مشاهده کرد که با توسل به نیروی نظامی روسیه تحقق یافت و بعدها زیر فشار غیرقابل تحمل بریتانیا گسترش پیدا کرد و سرانجام، به بهای زوال بخش صنایع دستی شهری ایران، به

اکثر کشورهای جهان صنعتی اعطا شد. البته جنبه مثبت قضیه نیز این بود که استقلال سیاسی رسماً حفظ شد. اما در محدوده بسیار تنگی که به مرزهای آن، پیش از این اشاره شد.

نکته آخر آن که، نتایج پیش گفته در باره موقعیت ایران در نظام جهانی، در مورد مسئله کلی تر وابستگی فزاینده ایران نیز صادق است. البته این، همه ماجرا نیست. زیرا باید تمامی اثرات مثبت و منفی که روابط جدید بر جامعه ایران برجای گذاشته است و نیز شیوه تولید برآمده از آن، به دقت تشریح شود.

پس باید تحولات اقتصادی از داخلی ایران را مورد مطالعه قرار داد.

جنبه‌های داخلی توسعه وابسته

در این بخش، توسعه اقتصادی و اجتماعی درونی ایران با توجه به تقابل پیامدهای ادغام ایران در نظام سرمایه‌داری جهانی و تغییر و تحولات جاری نظام اقتصادی ایران، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این بررسی، ضمن مرور کلی تحولات جمعیت، وضع کشاورزی و بخش‌های شهری و روستایی و دگرگونی‌های آن‌ها در دوره ۱۸۰۰ تا ۱۹۱۴ مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. این بخش را با بحثی نظری در مورد شکل‌بندی (فرماسیون) اجتماعی در حال دگرگونی ایران در چهارچوب تحلیل شیوه‌های تولید، می‌توان به پایان برد.

□ رشد جمعیت و انتقال جمعیتی

مسائل جمعیتی جوامع ماقبل سرمایه‌داری جهان سوم، موضوع حدس و تخمین‌های فراوان است و ایران دوره قاجار نیز در این مورد، استثناء نیست. با مرور بهترین اثری که در این زمینه منتشر شده است می‌توان نتیجه‌گیری کرد که جمعیت ایران بین سالهای ۱۸۰۰ و ۱۹۱۴ رشد کرده اما این رشد، یکنواخت نبوده است.

دوره‌های رشد ناشی از رونق و صلح در کنار دوره‌های رکود ناشی از قحطی، بیماری‌های واگیردار و از دست رفتن بخش‌هایی از سرزمین وجود دارد که در مجموع منجر به رشد کلی جمعیت شده است، اما این رشد نه ثابت بوده است و نه شتابان. برآوردهای مربوط به جمعیت ایران در اوایل قرن نوزدهم، به هیچ وجه با یکدیگر همخوانی ندارد و بین ۵ تا ۱۰ میلیون نفر در نوسان است. (این ارقام تقریباً معادل دامنه‌ای است که در اوایل قرن هفدهم در دوره سلسله صفوی مطرح بود). برآوردهای مربوط به نیمه قرن نوزدهم، به طور متوسط، جمعیت ایران را در حدود ۵.۶ میلیون نفر ذکر کرده و تخمین‌های مربوط به سال ۱۹۱۴، در حدود ۸.۱۰ میلیون نفر است. پس از آن که «قحطی بزرگ» سال ۱۸۶۲، تلفات عظیمی - ۵۰۰ هزار تا ۱/۵ میلیون نفر گرفت، به نظر می‌رسد

جمعیت تا پایان این دوره - ۱۹۱۴ - به آرامی رشد کرده است. این امر نشان دهنده آن است که عملکرد اقتصاد آن قدر مناسب بوده است که رشد جمعیت را ممکن سازد. ضمن این که در مواردی، وقفه های فاجعه بار نیز بر آن اثر گذاشته است.

یک روند جمعیتی دیگر نیز - نسبت جمعیت شاغل در هر یک از فعالیت های اصلی اقتصادی - قابل توجه است. به نظر می رسد که سهم جمعیت ساکن در شهرها از کل جمعیت در دوره ۱۸۰۰ تا ۱۹۱۴ از ۱۰ درصد به ۲۵ یا ۲۰ درصد افزایش یافته است. در حالی که سهم جمعیت عشایری از احتمالاً ۵۰ درصد در سال ۱۸۰۰ به ۳۳ درصد در سال ۱۸۵۰ و ۲۵ درصد در سال ۱۹۱۴ کاهش پیدا کرده است. سهم جمعیت اسکان یافته بخش کشاورزی به نظر می رسد که در حدود ۵۰ درصد ثابت مانده است. این ارقام نشانگر میزان تاثیر پذیری این بخش ها از فرآیندهای توسعه داخلی و خارجی ایران در دوره قاجار است.

□ بخش کشاورزی:

در ارزیابی تجزیه کلی بزرگترین بخش اقتصادی ایران در دوره قاجار، محصولات صادراتی، مسایل حقوقی تصرف زمین و وضعیت جمعیت کشاورزی، به عنوان شاخص های اصلی نشان دهنده ماهیت توسعه وابسته، مورد بررسی قرار می گیرد. محصولات مهم بخش کشاورزی ایران در دوره قاجار عبارت بود از: غلات، ابریشم، تریاک، خشکبار و دانه های خوراکی، برنج و توتون، چای و زیتون، سبزی های خوراکی، نیشکر، زعفران و چند محصول دیگر.

مهم ترین محصول تامین کننده معیشت - از زمان دوره صفوی - گندم و سایر غلات مانند جو بوده است. در نیمه قرن نوزدهم، تولید داخلی پاشخگوی کلیه نیازهای کشور بود و به همین علت، گندم و جو ۱۰ درصد از کل صادرات کشاورزی ایران را تشکیل می داد. به علت کاهش ارزش بول رایج نقره ایران و سقوط قیمت گندم در بازار جهانی از ۱/۵ دلار برای هر «بوشل» در ۱۸۷۱ به ۰/۲۳ دلار در سال ۱۸۹۴، به رغم ۸ برابر شدن میزان صادرات گندم از بندر بوشهر بین سالهای ۱۸۶۹ و ۱۸۹۴، کل درآمد حاصل از فروش این محصول، ثابت ماند. علاوه بر این، گسترش تدریجی صادرات محصولات برسودتر، به تدریج خود کفایی در تولید این محصول غذایی اساسی را تحت الشعاع قرار داد. آن گونه که در سال های اول قرن نوزدهم، صادرات گندم کمتر از واردات آرد گندم بود (اگرچه با در نظر گرفتن رشد جمعیت، کاهش تولید، نسبی و رقم تولید کل احتمالاً کاهش نیافته بود). ایران در این دوره - به استثنای دوره های خشکسالی قبلی - برای نخستین بار به وارد کننده خالص گندم تبدیل شد.

تا سال ۱۸۵۰، دومین محصول پراهمیت در تولید ناخالص داخلی کشور، ابریشم بود. بزرگترین قلم صادراتی ایران را تشکیل می داد که ۳۱ تا ۳۸ درصد کل صادرات را شامل می شد. در فاصله دهه های ۱۸۴۰ و ۱۸۶۰ تولید ابریشم در ایران دوبرابر شد و در سال ۱۸۶۴ به اوج خود رسید. در این سال استان گیلان ۲ میلیون پوند ابریشم به ارزش ۱/۵ میلیون لیره استرلینگ تولید کرد. اما تولید این محصول در اواخر دهه ۱۸۶۰ بر اثر نوعی آفت کرم ابریشم که از اروپا به ایران سرایت کرده بود، کاهش یافت. ارزش تولید ابریشم در سال ۱۸۷۷، به ۸۹۶۷۰ لیره استرلینگ بالغ شد. بعدها که تولید دوباره آن رو به افزایش گذاشت، به علت رقابت ژاپن، قیمت ابریشم ایران در بازار جهانی تا ۴۰۰ درصد کاهش یافت. به نحوی که ارزش ابریشم تولید شده در ایران در سال ۱۹۰۲ به ۲۵۵۶۴ لیره استرلینگ بالغ شد که فقط یک ششم ارزش تولید سال ۱۸۶۴ بود.

تقریباً در همان زمان که تولید ابریشم در شمال رو به سقوط گذاشته بود، صادرات تریاک از جنوب به شدت رو به افزایش گذاشت. تا سال های دهه ۱۸۵۰، تریاک بیشتر در داخل مصرف می شد. اما در دهه های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ به مهم ترین محصول صادرات ایران تبدیل شد و ۲۶ درصد کل صادرات کشور را، به ارزش ۸۰۰-۶۰۰ هزار لیره استرلینگ، به خود اختصاص داد. بازارهای عمده این محصول در لندن و چین قرار داشت. میزان تولید تا سال ۱۹۰۲ در همین حد ثابت ماند. اما رابطه مبادله بر اثر عرضه محصول رقیبایی چون بنگال و ژاپن و نیز نوسان تقاضا در بازارهای چین، آفریقای جنوبی و انگلستان، بی وقفه به ضرر ایران تغییر کرد. مشکلات داخلی، مانند

خشکسالی، کشت بی رویه، ناخالصی محصول و تعرفه های نامناسب پس از سال ۱۹۰۰، این وضع را تشدید کرد. در نتیجه، روند صادرات، الگوی رونق و رکود را از سرگذراند و در فاصله سال های اواخر دهه ۱۸۹۰ تا نازمی های ۱۹۰۵، هفت بار کاهش یافت. تا اینکه در سال ۲۷-۱۹۲۶ دوباره به اوج رسید.

پس از کاهش اهمیت ابریشم، بنه، برنج و خشکبار به محصولات صادراتی مهم شمال تبدیل شد. قسمت بنه در خلال «قحطی بنه» در دوران جنگ داخلی آمریکا، چهار برابر شد و صادرات ایران نیز در این دوره به پنج برابر افزایش یافت. اما پس از سال ۱۸۶۵، بار دیگر به صورت ناگهانی رو به کاهش گذاشت. با این وجود، روسیه کاهش تقاضا را جبران کرد و واردات بنه آن از ایران از ۸۴۸۷۰۰ روبل در سال ۱۸۷۷ به سالانه ۷ میلیون و ۵۰۱ هزار روبل در فاصله سال های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۹ رسید و سپس تا سال ۱۹۱۴ بار دیگر

✱ در نیمه قرن نوزدهم، تولید داخلی پاشخگوی کلیه نیازهای کشور بود و به همین علت، گندم و جو ۱۰ درصد از کل صادرات کشاورزی ایران را تشکیل می داد.

✱ تا سال ۱۸۵۰، دومین محصول پراهمیت در تولید ناخالص داخلی کشور، ابریشم بود که ۳۱ تا ۳۸ درصد کل صادرات را تشکیل می داد.

✱ تا سال های دهه ۱۸۵۰، تریاک بیشتر در داخل مصرف می شد. اما در دهه های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ در ردیف مهم ترین محصولات صادراتی ایران - ۲۶ درصد کل صادرات - قرار گرفت.

دوبرابر شد و به حدود ۱۵ میلیون روبل (۱/۵۰۰/۰۰۰ لیره استرلینگ) رسید. این وضع، بنه را به مهم ترین ماده خام صادراتی ایران پس از سال ۱۹۰۰ تبدیل کرد. نتیجه گیری «گیلبار» دیر بر این که «درآمد حاصله (از بنه) یکی از عوامل مهم رونق اقتصادی خراسان در سالهای دهه ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ است» را باید از منظر متفاوت و با توجه به امتیازات اربابان، تجار و سفته بازان روسی در بازار در مقابل بدهکاری، کار کمرشکن و فقدان غله مصرفی دهقانان ارزیابی کرد.

بازارهای برنج و خشکبار ایران نیز در آن سوی مرزهای ایران و ترکستان روسیه قرار داشت. با گسترش آفت کرم ابریشم، دهقانان گیلان برای تامین معیشت و نیز صادرات، به کشت برنج روی آوردند. تولید برنج در این استان از ۷۹ میلیون کیلوگرم در سال ۱۸۶۵ به ۱۷۷ میلیون کیلوگرم در سال ۱۸۷۲ رسید. تولید این محصول در سال ۱۹۱۳ معادل ۱۸۸ میلیون کیلوگرم بود. این واقعیت که صادرات برنج در فاصله سال های ۱۸۹۱ و ۱۹۱۳ دوبرابر شد و به ۱۴ درصد صادرات ایران به روسیه رسید، نشان می دهد که در این دوره، مصرف داخلی باید کاهش یافته شود، اگرچه شاید تولید پیش از این تاریخ، مقدماً افزایش یافته باشد.

همچنین به علت غیراقتصادی بودن حمل و نقل، بخش زیادی از این «مازاد» به جنوب ایران راه نیافت که مجبور بودند از هند و برمه برنج وارد کنند.

در همین حال، سهم خشکبار در صادرات ایران از ۴/۱ درصد در سال ۱۸۵۷ به ۱۵/۴ درصد (حجم بزرگتری از کل صادرات) در دوره ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ افزایش یافت. روسیه، ۸۰-۹۰ درصد این محصول را به خود اختصاص می داد. «مک دانیل» به این نکته جالب توجه اشاره می کند که صادرات خشکبار «بیشتر در دست صادرکنندگان محلی» باقی ماند.

محصول دیگری که باقی ماندن آن در دست ایرانیان، به یک جنبش اجتماعی (شورش ۱۸۹۱-۱۸۹۲) نیاز داشت، تنباکو بود. اگرچه این جنبش حیرت آور، مانع از آن شد که تنباکوی ایران به انحصار یک صاحب امتیاز بریتانیایی درآید، به نظر می رسد قیمت ها و صادرات آن پس از این واقعه، رو به

به بهای کاهش مصرف داخلی ممکن شد. با رواج کشت محصولات برای بازار، تولید گندم افت کرد. به گونه‌ای که با فرارسیدن سال ۱۹۱۴، تولید آن نیاز داخلی را تامین نمی‌کرد و در این مورد تردید وجود داشت که کشت معیشتی بارشد جمعیت هماهنگ است. بخش معیشتی به طور کلی شاهد هیچ گونه افزایش قابل ملاحظه در زمینه بهره‌وری یا بهبود فنون نبود و وضع شبکه‌های آبیاری نیز که حیاتی‌ترین زیربنای کشور محسوب می‌شد به وخامت گرایید.

رواج کشت محصولات برای بازار (که علاوه بر محصولات صادراتی تا اندازه‌ای محصولات معیشتی را نیز شامل می‌شد) در اقتصادی که اساساً از مازاد تولیدات غذایی بی‌بهره بود، سختی سال‌های خشکسالی را دوچندان کرد. «سیف» به نوعی الگوی «عدم تعادل ثابت» اشاره می‌کند: «رشد کشت محصولات متعدد برای بازار، منجر به خطر قحطی شد که به نوبه خود، تولید محصولات صادراتی را کاهش می‌داد. سپس روی آوردن به کشت محصولات معیشتی، منجر به کاهش قیمت‌ها و گرایش دوباره به کشت محصولات صادراتی می‌شد و این نیز احتمال بروز قحطی را افزایش می‌داد. از اینرو، قحطی وحشتناک دوره ۷۲ - ۱۸۶۹، موجب روی آوردن به کشت محصولات صادراتی در دهه ۱۸۷۰ و کمبود محصولات غذایی در بوشهر در سال ۱۸۸۷ شد. سپس کشت محصولات صادراتی بار دیگر رواج یافت و تولید پنبه در منطقه خلیج فارس در دوره ۹۴ - ۱۸۹۳ کاهش یافت. از این واقعیات می‌توان نتیجه گرفت که کشت محصولات معیشتی و محصولات صادراتی، حدودی داشت و متقابلاً یکدیگر را محدود می‌کرد. برای طرح دقیق‌تر این استدلال، به بررسی الگوهای بهره‌برداری از زمین، طبقات تشکیل دهنده جامعه روستایی و روابط آن‌ها پرداخته می‌شود.

اشکال گوناگون بهره‌برداری و تصرف زمین

با به دست گرفتن اداره درآمدهای مربوط به زمین توسط قاجارها از سال ۱۸۰۰ به بعد، تغییر اساسی که پس از دوره صفویان (۱۷۲۲ - ۱۵۰۱) پدیدار

گاهش گذاشته باشد. در سال ۱۹۰۶ روزنامه «حبل‌المتین» گزارش داد که صادرات تنباکوی اصفهان - که اینک به دست خارجی‌ان افتاده بود - از ۳۰۰/۰۰۰ کیسه به ۵۰۰۰ کیسه کاهش یافته بود.

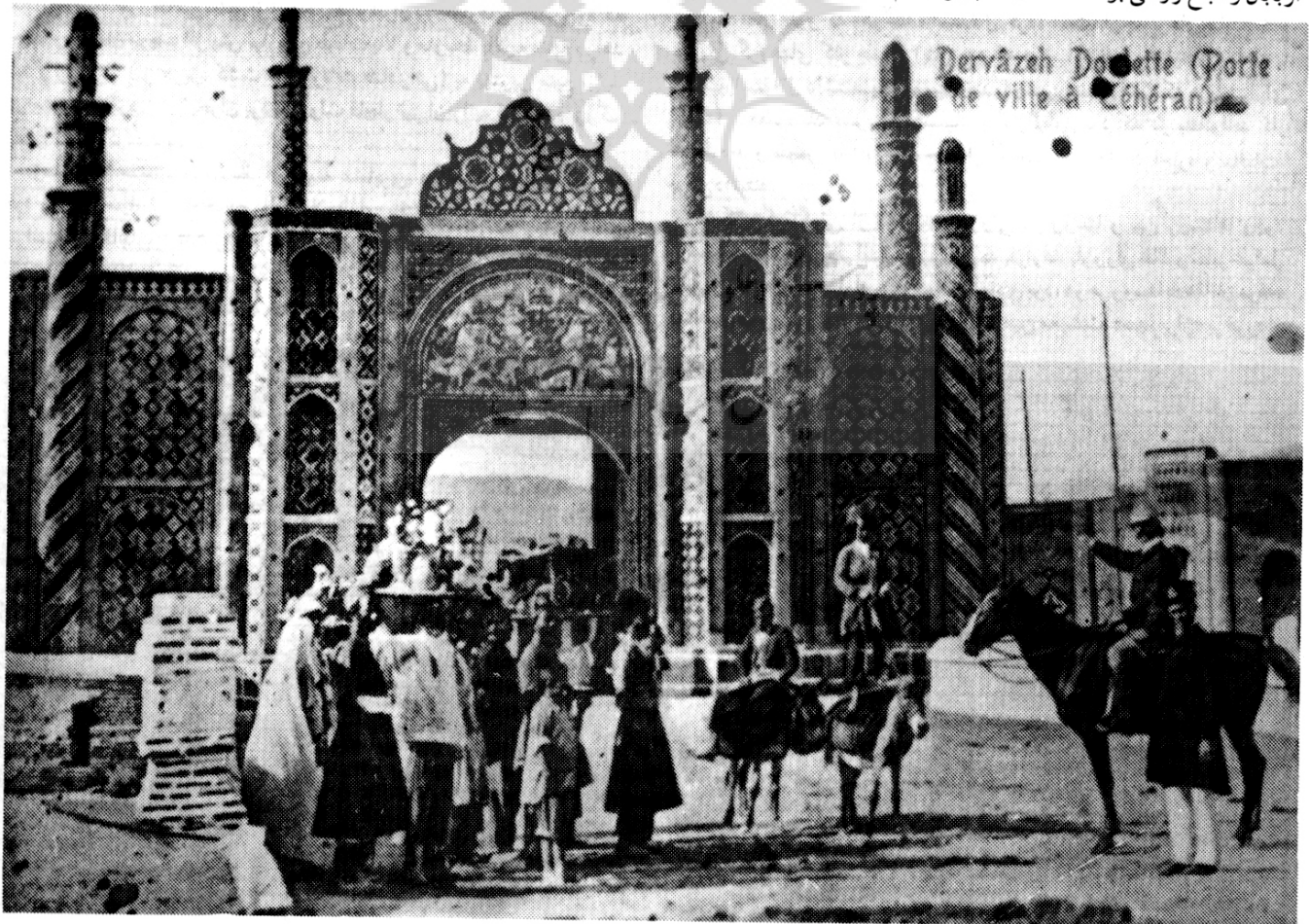
با در نظر گرفتن مجموع مصرف داخلی و صادرات محصولات کشاورزی، می‌توان سهم کشاورزی از تولید ناخالص داخلی ایران را در حدود سال ۱۸۶۰، به میزان ۱۹-۲۰ میلیون لیبره استرلینگ برآورد کرد.^(۲۶)

«گیلبر» نتیجه می‌گیرد که دوره ۱۸۶۵ تا ۱۹۰۶ شاهد «رشد نسبتاً سریع بخش کشاورزی بود... افزایش قابل ملاحظه‌ای در تولید سرانه کشاورزی به قیمت‌های واقعی، مشاهده می‌شد.»

با توجه به دو ضربه سنگین بر اثر سقوط تولید ابریشم در سال ۱۸۶۴ و خشکسالی و قحطی بزرگ ۷۲-۱۸۶۹، این نتیجه‌گیری قابل تردید است: افزایش شدید جمعیت در دوره ۱۹۱۴-۱۸۷۰ نیز هرگونه حکمی در باره افزایش واقعی محصول سرانه را با تردید مواجه می‌کند. سال‌های دهه ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۰ شاهد رواج کشت محصولات صادراتی بود. به نحوی که به اعتقاد «نوشیروانی»، با فرارسیدن دوره ۱۹۱۰-۱۹۰۰ «دیگر نمی‌توانیم کشاورزی ایران را کشت معیشتی قلمداد کنیم. تا این تاریخ، بخش کشاورزی ایران به خوبی در اقتصاد ملی ادغام شده و روابط تجاری فراگیر شده بود.»

با این وجود او یادآور می‌شود که «بسیاری از ویژگی‌های کشت معیشتی همچنان با برجا مانده بود.» و «عیساوی» نیز خاطرنشان می‌کند که کشت محصولات برای فروش نقدی در ایران کمتر از سایر مناطق خاورمیانه، گسترده بود.

اما مهم‌تر از گستردگی کشت محصولات برای فروش، آثار منفی آن است. در بررسی محصولات کشاورزی ایران، شاهد سقوط اهمیت ابریشم بودیم که اقتصاد کشور در نیمه قرن نوزدهم کاملاً متکی به آن بود. همچنین جایگزینی آن به وسیله تریاک را شاهد بودیم که تولید آن تا سال ۱۹۰۵ با افت و خیزهای شدید همراه بود. به این نکته نیز توجه کردیم که کشت پنبه بیشتر به سود تجار، اربابان و اتباع روسی بود تا دهقانان، همچنین دیدیم که افزایش صادرات برنج



طبقاتی بالقوه می توانست به بار آورد، کاهش می داد. خانوارهای دهقان، ۵ تا ۶ میلیون نفر از جمعیت ۱۰ میلیون نفری ایران را در سال ۱۹۱۴ تشکیل می دادند. بیشتر آنان از دوره صفویان، به تولید سهم بری اشتغال داشتند.

سهمی از محصول که به ارباب اختصاص می یافت، تنوع قابل ملاحظه ای داشت: معدل سهم ارباب در کل کشور، از ثلث تا نصف محصول در نوسان بود.

با نزدیک شدن پایان قرن نوزدهم، سهم ارباب از محصولات صادراتی پرارزش، بیشتر به شکل نقدی دریافت می شد. در این روش، پرداخت اجاره همچنان به شکل سهمی از محصول ممکن بود و در مورد چند محصول معدود، مانند تریاک و ابریشم، اجاره ثابت دریافت می شد.

اربابان، دریافت اجاره ثابت را به عنوان روشی برای افزایش سهم خود از سود، ترجیح می دادند. با افزایش درگیری دهقانان در نوسانات اقتصاد پولی، آن ها اغلب مقروض می شدند. اندازه گیری ژرفش گذار اولیه به نظام اجاره های سرمایه داری، دشوار است. برداشت من این است که حتی در اواخر دوره قاجار نیز سهم بری، شکل مسلط بهره برداری از زمین بوده است. اگرچه رشد صادرات کشاورزی به طور قطع منجر به پیدایش یک بخش کشاورزی معطوف به تولید محصول برای بازار شد، اما ایران در دوره قاجار، راه درازی تا رسیدن به روابط تولید مبتنی بر کار دستمزدی در پیش داشت.

اگرچه به گفته «لمبتون» (محقق برجسته در مسایل ارضی ایران) «این نیز راست است که ما چیزهای اندکی در باره شرایط واقعی کشتکاران می دانیم»

اما باید همان اطلاعاتی را که در دست داریم مورد استفاده قرار دهیم. در ارتباط با فرآیند کار، در اشاره به تولید جوامع روستایی، «لمبتون» به طور کلی نتیجه می گیرد که «به نظر می رسد سازمان کهن روستا، در همان حدی که باقی مانده بود در خلال قرن نوزدهم فرو ریخت.»

اما، همان طور که «هوگلند» استدلال کرده است، آنچه برجای ماند، نظام دیرپای گروه های کار جمعی (بنه) بود که در سازماندهی تولید و معامله با ارباب، استقلال داشتند. یک روستا، چند یا چندین «بنه» داشت که هر یک دارای ۳ تا ۱۴ عضو، یک «سربنه»، دستیار و کارگرانی بود که در یک واحد کار می کردند و سهمی نابرابر از محصول را، پس از پرداخت اجاره و مالیات، برمی داشتند.

اشکال گوناگونی از قشر بندی درونی در روستا و بین روستاها وجود داشت. روستاها از نظر اندازه، نزدیکی به بازارها، باروری خاک و سایر عوامل تسهیل کننده تولید، دارای تفاوت های زیادی بود. در روستا «دهقانان مرفه» صاحب زمین بزرگتر از اندازه لازم برای تامین معیشت، «سهم بران» برخوردار

شده بود عبارت بود از گسترش حدود زمین های خالصه دولتی و تیول (واگذاری حقوق بهره برداری از درآمد حاصل از زمین توسط دولت) و دست اندازی به زمین ها و اموال وقف. این روند برای نیم قرن دیگر نیز ادامه یافت. «ایستویک» در سال ۱۸۶۱، زمین های تحت مالکیت شاره را حدود یک سوم تا نصف کل زمین های زیر کشت ایران، تخمین زد.

«لمبتون» نیز تایید می کند حدود این زمین ها در نیمه قرن نوزدهم قابل ملاحظه بود. اما معتقد است «بخش اعظم آن در وضعیت ویرانی قرار داشت و کمک اندکی به درآمدهای دولت می کرد.»

این امر زمینه را برای روندی معکوس در راستای خصوصی سازی مالکیت زمین در نیمه دوم قرن نوزدهم آماده کرد. «پاولویچ» در سال ۱۹۱۰ می نویسد زمانی پس از سال ۱۸۵۰ و قطعاً «پیش از سال ۱۸۸۰، مالکیت زمین به نحوی فزاینده از کنترل دولت و تیولداران خارج شده و به دست تجار، علما و مقامات رسمی (ایالات) افتاد.

نتیجه این روند مبهم، ظهور یک طبقه جدید و جا افتاده تر زمیندار بود که اموالشان نه تنها خصوصی، بلکه بسیار بزرگ بود و اغلب، چندین روستا را شامل می شد. دیوانسالاران و اشراف شهری، حکام ولایات و رؤسای قبایل، جملگی صاحب چنین اموال بزرگی شدند که در آغاز، معمولاً تیول باز پس گرفتنی محسوب می شد. دومین قشر مهم طبقه زمیندار جدید، شامل تجار شهری می شد که در کشاورزی سرمایه گذاری می کرد. این روند پس از دهه ۱۸۷۰، یعنی زمانی که رونق صادرات محصولات کشاورزی با فروش زمین های خالصه دولتی مقارن شده بود، گسترش یافت. همه این تجار، اربابان غیرساکن در روستا بودند که در شهرها زندگی می کردند و با گماردن مباشرانی، املاک خود را اداره می کردند. در دوره قاجار، سایر اشکال بهره برداری و تصرف زمین، شامل بهره برداری خرده مالکی، بهره برداری دهقانی خرد و زمین های وقف، همچنان به حیات خود ادامه داد. اما روند غالب، به طور قطع، گسترش املاک خصوصی بزرگ بود. به این ترتیب می توان نتیجه گرفت که این امر به طور خاص ناشی از ادغام بیشتر ایران در بازارهای جهانی بود که به طور همزمان موجب افزایش نیازهای طبقات بالا و متوسط بالا به منابع درآمد شد و زمین را (از طریق کشت محصولات صادراتی) به بهترین منبع تولید درآمد تبدیل کرد. (بحران بودجه دولت قاجار نیز آن را به فروشنده بزرگ زمین تبدیل کرده بود)

زمینداران جدید - صرف نظر از زمینه عشایری، دیوانسالاری و یا تجاری خود - قدرت سیاسی - اقتصادی قابل ملاحظه ای یافتند و به گفته «لمبتون» «در سراسر دوره قاجار، طبقات زمیندار (که خوانین عشایری را نیز شامل می شدند) قدرتمندترین عناصر کشور بودند.»

از سوی دیگر، منشاء و سابقه متفاوت این عناصر، اتحادی را که این قدرت



باهره و ژنده پوشیم...»

به گفته «ایستویک» وضع دهقانان مازندران در سال ۱۸۶۱ از لحاظ لباس و مسکن و غذا بد بوده است: «... دیوارهای لخت خانه های گلی و لباس های ژنده و چهره های لاغر ساکنان آن فلاکت شان را ثابت می کرد.»

در استان تروتمند گیلان «آموت» در سال ۱۸۶۵ خاطر نشان می کند که دهقانان به شدت به اربابان که نرخ بهره بالایی می طلبند بدهکارند. نرخ ۲۵ تا ۴۰ درصد، کمترین رقم بهره ای است که به این وام ها تعلق می گیرد.^(۷۰)

«جرج جنر» از اعضای نمایندگی سیاسی بریتانیا در سال ۱۸۷۰ در مورد رژیم غذایی می نویسد در دوره هایی که از کمیابی خبری نیست «غذای زمستان منحصر عبارت است از نان، برنج، پنیر نامرغوب همراه با مقدار کمی چای.... غذای تابستان نیز نان و صیفی یعنی هندوانه، خیار، سبزی ها، کدو، بادنجان و کدو حلوا می است.»

در این نوشته ها هیچ ذکری از گروشت، تخم مرغ یا شیر نشده است. به فاصله کمی پس از این تاریخ، قحطی بزرگ واقع شد که «ظل السلطان» پسر ارشد شاه در سفری از اصفهان به تهران آن را به زیبایی توصیف کرده است:

«مردم چنان مستاصل بودند که سگ ها و گربه ها و حتی جنازه انسان را می خوردند.... از اولین توقف ما در فاصله فارس تا تهران، فقط از کنار جنازه مردگان عبور کردیم. جنازه کسانی را دیدیم که در راه افتاده بود. یا کسانی که به وسیله گرسنگان به امید به چنگ آوردن هر آن چه که در اختیار داشتند کشته شده بودند. کسانی را دیدیم که رو به موت بودند. ممکن نیست بتوانم فلاکت مردم را

شرح دهم.»

کنسول بریتانیا در رشت در سال ۱۸۷۸ نوشته است که درآمد دهقانان محلی «کمتر از» ۵ تا ۹ لیبره استرلینگ در سال نیست (در مقایسه با ۲ پوند در هند) به گفته او، آن ها برنج می خورند و «گوشت ارزان است.»

دو روایت مربوط به دهه ۱۸۹۰ نیز اطلاعات متناقص عرضه می دارد. «لاسلز» کنسول بریتانیا که در سال های ۱۸۹۲-۹۳ در جنوب سفر می کرده، وضع را در فارس غیر قابل توصیف خوانده است: «... مردم می گویند هرگز به یاد ندارند که به این وضع بد با آن ها رفتار شده باشد و چنین زیر بار ظلم رفته باشند.»

در حالی که «تامس گوردون» در سال ۱۸۹۶ نوشته است که «وضع کشاورزان کم و بیش در سراسر کشور بهبود یافته است. در خلال سفرم در ایران عموماً مناظر زیبایی در خانه های روستایی مشاهده کردم. ظاهر حقیر سکونت گاهها این فکر را به ذهن متبادر می کند که داخل خانه، محقر است. اما واقعیت، نشانگر اتاق های ساده اما به خوبی مفروش و برخوردار از مخده برای تکیه دادن به دیوار است. در مجموع می توان گفت که دهقانان طبقات کارکن در ایران، وضعیت بالنسبه خوبی دارند و فکر می کنم که شرایط آن ها در مقایسه با وضع همین طبقات در کشورهای دیگر مساعدتر است.»

بر اساس گزارش «مک لین» در باره وضع دهقانان در سال ۱۹۰۴، شرایط اساساً نامساعد آنان تا حدی بهبود یافته است:

«اطلاعات به دست آمده در مناطق مختلفی که مورد بازدید قرار گرفت در مجموع نشان می دهد که دهقانان، کمتر مورد آزار ارباب و ماموران جمع آوری مالیات قرار می گیرند. وضع پوشاک و غذا بهتر از قبل است و امروز زمین های بیشتری زیر کشت قرار گرفته است. البته در مناطق مختلف، شرایط متفاوت است: در بخش هایی از جنوب، گزارش ها حاکی از فلاکت بسیار است و گیلان و خراسان، رونق بی سابقه ای را شاهد است.»

بنابراین، آن چه در دست داریم سابقه ای گوناگون و مختلف الابعاد است که وضع دهقانان را در اوایل قرن نوزدهم و در پایان این قرن مساعد نشان می دهد و گزارش های مربوط به این دو دوره نیز نشانگر وضعیتی نامساعدتر است. این مشاهدات همان طور که «مک لین» متذکر شده تا حدی منعکس کننده تفاوت های مناطق مورد مشاهده و ضایع خاصی (مثلاً قحطی و خشکسالی) است.

این گزارش ها تا حدی نیز نشان گر وضع آفتشار و موقعیت های مختلفی است که دیدیم در جامعه دهقانی ایران در این دوران دگرگونی، وجود داشته است. «گیلبار» می گوید دهقانان مرفه مالک زمین خویش بودند و یا روی املاک

از زمین ناکافی برای تامین زندگی، «کارگران روزمزد» شاغل در کار دایم یا فصلی و نیز اکثریتی از «دهقانان» برخوردار از حق نسق و زمین کافی برای تامین معیشت، به زندگی مشغول بودند. علاوه بر اربابان، خرده مالکان نیز کارگران فاقد زمین را که اسناد متعددی در باره حضورشان در زمان ها و مکان های مختلف در ایران دوره قاجار وجود دارد، اجیر می کردند.

زنان به طور کلی وضع دشواری داشتند. «پاولوویچ» ادعا می کند اربابان حق داشتند - یا چنین حقی را برای خود تصور می کردند - که با دختران رعیت های خود ازدواج موقت کنند و چون محدودیت های مربوط به زنان روستایی از زنان محببه محیط های شهری کمتر بود، زنان روستایی کار زیادی در بافتن قالی، صنایع دستی، و تا حدی در مزرعه و نیز در خانه انجام می دادند.

در نوشته های مربوط به ایران، بحث مهمی در این مورد در گرفته که آیا سطح زندگی دهقانان ایران در خلال قرن نوزدهم بهبود یافته و یا بدتر شده است. «نوشیروانی» و به ویژه «گیلبار» استدلال کرده اند که همراه با تجاری شدن کشاورزی و با پشتیبانی گسترش تجارت، الگوی مصرف دهقانان بهبود یافت. در حالی که «کدی» و «سیف» با پشتیبانی «لمبتون»، «عیساوی» و «اولسون» استدلال کرده اند که وضع دهقانان به وخامت گراییده است.

به رغم ماهیت تاحدی متناقض شواهد و پژوهش های تجربی عالی انجام شده توسط «گیلبار» و «نوشیروانی» در باره اقتصاد دوره قاجار، من در این بحث به

*** سهم خشکبار در صادرات ایران از ۱/۴ درصد در سال ۱۸۵۷ به ۱۵/۴ درصد در دوره ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ افزایش یافت.**

*** به گزارش روزنامه «جبل المتین» در سال ۱۹۰۶، صادرات تنباکوی اصفهان - که اینک به دست خارجیان افتاده بود - از ۳۰۰ هزار کیسه به ۵ هزار کیسه کاهش یافت.**

شدت از نظریه پردازان معتقد به وخامت وضع دهقانان جانبداری می کنم. بهتر است با مرور یک نمونه معرف از روایات شخصی مربوط به موضوع بر اساس ترتیب تاریخی، مسأله را بررسی کنیم. «جان ملکم» در ارزیابی سطح زندگی در دهه اول قرن نوزدهم می گوید: «در میان سایر طبقات (از جمله دهقانان) اگر چه تعداد بسیار کمی ثروتمند محسوب می شوند اما کسی نیز در نیاز واقعی زندگی نمی کند.

«فریزر» در دهه ۱۸۲۰ ارزیابی متفاوتی می کند که یادآور دآوری های «شاردن» در ۱۵۰ سال پیشتر است: «ظلم حکام بیش از همه بر شانه کشتکاران سنگینی می کند. با این حال خانه های آن ها راحت و پاکیزه است و به ندرت نان و ماست و پنیر در آن یافت نمی شود. اغلب میوه ای هم هست و گاه، نوعی گوشت در خورش یا همراه با پلو هم پیدا می شود. زنان و بچه ها و نیز خود دهقانان به اندازه کافی پوشیده اند. اگر چه لباس آن ها زخمخ و بی قواره است. اگر میهمانی از راه برسد عده اندکی هستند که نتواند فرش و یا نمدی برای پذیرایی بگسترانند. در واقع نرخ های بالای دستمزد ثابت می کند که سود کشاورزی بالا است. اما غذا ارزان است و می توانیم خشنود باشیم که به رغم غارتگری اربابان که با شکنجه (!) اعمال می شود بخشی از محصول که به وسیله کشاورز احتکار شده، اندک نیست.»

دستکم می توان گفت که در تمامی نوشته هایی که به سطح زندگی پرداخته اند، وضعیت در این دوره مطلوب است. (اما) در اواخر دهه ۱۸۳۰ «رابینسون» در آذربایجان با دهقانان ساکن در نزدیک دریاچه «ارومیه» صحبت کرده است و آنان محرومیت های استثمار را مورد تاکید قرار داده اند:

«به هر حال چه فرقی می کند که «قره بابا» یا «مقدم» یا «تبریزی» ها حاکم «سولدوز» باشند؟ ما هر روز سال را سخت کار می کنیم. فقط می توانیم نان برای گرسنه نماندن زن ها و بچه هایمان به دست آوریم و خودمان هم که می بینید

زندگی بخور و نمیر دهقانان ایران، هرچه در نیمه اول قرن نوزدهم دشوار بوده باشد، باز هم بدتر شده است.

وضع اقتصادی جمعیت شهری

به نظر می‌رسد جمعیت شهری ایران از ۱۴-۱۰ درصد کل جمعیت در سال ۱۸۰۰ به ۲۵-۲۰ درصد در سال ۱۹۱۴ افزایش یافته باشد. این به آن معنی است که جمعیت شهری از ۸۰۰-۵۰۰ هزار نفر در سال ۱۸۰۰ به حدود ۲/۵ میلیون نفر در سال ۱۹۱۴ رسیده است. از نظر رشد جمعیت شهرهای منفرد، افزایش جمعیت تهران از ۶۰ هزار نفر به ۳۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر و جمعیت تبریز و مهم‌ترین مرکز تجاری کشور در خلال بیشتر سال‌های قرن نوزدهم از ۶۰-۳۰ هزار نفر به ۳۰۰-۲۰۰ هزار نفر از همه چشمگیرتر بوده است.

اصفهان مهم‌ترین شهر جنوب بوده است. اما جمعیت آن از ۲۰۰-۱۰۰ هزار نفر در سال ۱۸۰۰ به ۹۰-۸۰ هزار نفر در سال ۱۹۱۴ کاهش یافته است. افول اصفهان و رکود یا انحطاط شهرهای مهم دیگر مانند یزد، کرمانشاه و کاشان را به احتمال قوی می‌توان با انحطاط بخش صنایع دستی مرتبط دانست که در سطور بعد مورد بررسی قرار می‌گیرد. رشد بعضی از شهرهای شمالی به ویژه رشت، نشانگر اهمیت تجارت با روسیه است. همانطور که رشد بوشهر در منطقه خلیج فارس نیز منعکس کننده تجارت فزاینده با هند و انگلستان است.

در این قسمت اجزای تشکیل دهنده این جمعیت، یعنی طبقات و گروه‌های اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و توجه خود را به طور عمده به تجربه چند طبقه مهم - تجار، صنعتگران دستی و کارگران - معطوف می‌سازیم. به دلیل محدودیت مقاله، به طرح نکات اندکی در باره سایر گروه‌های مهم مانند علما، روشنفکران، فقرای شهری و زنان و اقلیت‌ها اکتفا می‌کنیم. همچنین مسئله سطح زندگی با نگاه به رابطه تورم و دستمزدها بررسی می‌شود.

مقوله بازرگانان در ایران دوره قاجار، دربرگیرنده گروه ناهمگونی است که با توجه به نوع فعالیت (تجارت، بانکداری، زمینداری، مالکیت اولین کارخانه‌ها) میزان ثروت و قدرت (معدود تجار بسیار بزرگ و گروه پرشمار مغازه‌داران متوسط و کوچک، خرده فروشان و صرافان و سایرین) تقسیم بندی می‌شود.

در بررسی وضع تجار بزرگ ایران در دوره ۱۹۱۴-۱۸۰۰، دو روند پدیدار

اربابان حاضر در ده کار می‌کردند، این اربابان به عمران و آبادی املاک خود توجه داشتند. اما هردو گروه در اقلیت کامل قرار بودند.

استدلال کلی تر و جنجالی تر او این است که اگر چه وضعیت دشوار دهقانان از سال ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰ اندکی تغییر کرد، اما پس از این تاریخ سطح زندگی دهقانان به نحو محسوسی بهبود یافت.

افزایش مصرف چای و تنباکو و تریاک و محصولات صنعتی داخلی و خارجی به ویژه منسوجات نیز شاهدهی برایین مدعا فرض می‌شود.

«نوشیروانی» نیز استدلال مشابهی در مورد مصرف «بیش از حداقل غذا و پوشاک لازم» و مصرف اقلام مشابه اقلام مورد نظر «گیلبار» مطرح می‌کند و مشارکت در اقتصاد پولی را نشانگر بهبود سطح زندگی مادی می‌انگارد.

«کدی» به درستی برایین نکته تاکید می‌کند که مصرف کالاهایی مانند شکر، چای، تنباکو و تریاک شاهد متقنی در مورد بهبود سطح تغذیه نیست.

علاوه براین، تجاری شدن کشاورزی به معنی تولید کمتر محصولات غذایی اساسی، افزایش اجاره قیمت‌ها و افزایش بدهکاری بوده است.

پس انداز ناچیز و پول اندک در دوره‌های خشکسالی یا قحطی، به ویژه با توجه به وضعیت بسیار بد حمل و نقل در ایران دوره قاجار، کمک چندانی نمی‌کرد.

عده زیاد دهقانانی که در مهاجرت به روسیه در جستجوی کار به طبقات پایین جامعه شهری ملحق می‌شدند شاهد دیگری بر بیکاری پنهان مزمن در بخش روستایی است. (این روند در بررسی بخش شهری مورد ملاحظه قرار خواهد گرفت).

دهقانان به سایر نواحی روستایی و شهرها و مناطق نفتی جنوب نیز مهاجرت می‌کردند.

اگرچه روایت سفرنامه نویسان، بیش از آن که «کدی» می‌گوید متنوع و متناقص است، اما با حکم اصلی او موافقم که شرایط دهقانان در خلال قرن نوزدهم بدتر شد و بهبود نیافت.

همانطور که «عیساوی» نتیجه می‌گیرد: «حتی در دوره‌های عادی، توده ایرانیان در سطحی بسیار پائین زندگی می‌کرد.»

در مجموع به نظر می‌رسد که پس از سال ۱۸۵۰ و تا پایان دوره مورد بررسی ما (۱۹۱۴) تا حد زیادی بر اثر تجاری شدن کشاورزی در چارچوب کلی تر وابستگی فزاینده ایران و موقعیت پیرامونی آن در نظام جهانی، وضع



می شود. رشد ثروت و متنوع شدن فعالیت ها و نوع تشکل آنان از دهه ۱۸۷۰ به بعد، تمرکز عظیم ثروت مشهود بوده که به طور عمده، ناشی از افزایش واردات و صادرات محصولات کشاورزی است. به گفته «اترپت»، «تا سال ۱۸۸۰ تعداد میلیونرها و مالداران ثروتمند اندک بود. اما در سال ۱۹۰۰ تعداد آنان به صدها نفر رسیده بود.

همچنین دهه های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ شاهد شکل گیری مقدماتی بنگاههای تجاری و بانکی بزرگی بود که چند تاجر بزرگ را در یک موسسه متحد می کرد. بعضی از این بنگاههای بزرگ مانند «کمپانی تجارت فارس» سال ها عملکرد موفقیت آمیزی داشتند. اما چند شرکت دیگر در برابر مشکلات کمبود سرمایه، رقابت خارجی و در مواردی حیف و میل اموالشان، نتوانستند تاب بیاورند و از دور خارج شدند.

شمار بسیار بزرگتری از تجار را معامله گران کوچک و متوسطی تشکیل می دادند که با سرمایه کمتر، مالیات بیشتری می پرداختند و در انتهای مقیاس ثروت قرار داشتند و سرانجام به جمع فروشندگان جزء، فروشندگان دوره گرد و دستفروشان طبقات حاشیه ای شهر ملحق شدند.

روابط تجار با دولت و سرمایه خارجی تابع الگوهای همکاری و منازعه بوده است.

دولت، آن ها را به عنوان اعطا کنندگان اعتبار گرامی می شمرد و در مقابل، از آن ها مالیات اندکی می گرفت. اما اغلب تعهدات مالی خود را نقض می کرد و طبق معاهدات (ترکمانچای و جزآن) مجبور بود در دریافت تعرفه های گمرکی و عوارض جاده ای، در مورد تجار داخلی تبعیض اعمال کند. با فرارسیدن سال ۱۹۰۰، روسیه بخش اعظم تجارت شمال را زیر کنترل خود داشت و بریتانیا نیز به میزان زیادی بر تجارت در منطقه خلیج فارس مسلط بود. تجارت داخلی، خرده فروشی و بخش اعظم معاملات عمده فروشی و نیز بخشی از تجارت با عثمانی، هندو مناطق خلیج فارس در دست ایرانیان بود. در حالی که نقش تجار به عوامل واسطه تبدیل شده بود، آن ها «نه به عنوان شرکای برابر، بلکه به عنوان نماینده (دلال و دستیار) و مزدور که مهم ترین دارایی شان همانا صداقت فردی بود، به طور عمده، وابسته به بنگاههای اروپایی شدند.»

تا سال ۱۹۰۰، همه تجار در بوشهر، نماینده یا واسطه بنگاههای خارجی بودند و بیشتر به معامله با هند می پرداختند. در شیراز و اصفهان عملاً هیچ تاجر ایرانی مستقیماً از اروپا جنس نمی خرید، بلکه با بنگاههای تجاری اروپایی حاضر در این شهرها معامله می کرد. در بعضی از نوشته ها، تجار ایرانی، «بادوی دکان»^{۴۴} خوانده شده اند.

اگرچه «نشاط» ادعا می کند که تجار «بیشترین بهره را از تجارت با دنیای خارج می بردند»، «ایوانف» و «عنایت» خاطرنشان می کنند تجار بزرگی که با شرکای خارجی در رابطه بودند، منافع و اوضاع کاملاً متفاوتی نسبت به تجار کوچک داشتند، چون رابطه با غرب، شکاف میان این دو دسته را عمق بخشیده بود.

در حالی که شمار معدودی از تجار بزرگ توانستند مستقیماً در بازارهای خارجی به رقابت بپردازند و منافع قابل ملاحظه ای به چنگ آورند.

سایر تجار به سطح عوامل واسطه و مستخدمین بنگاه های خارجی تنزل یافتند. با سرازیر شدن محصولات وارداتی خارجی به بازار ایران، بسیاری از این تجار بر اثر انحطاط صنایع دستی ایران صدمه دیدند و عده ای دیگر نیز بر اثر شکست تلاش هایشان در تاسیس کارخانه های جدید، متضرر شدند. اهمیت اقتصادی اصناف و تولید صنعتگران سنتی در ایران، قرن ها مطرح بود و این امر در دوره قاجار نیز استمرار یافت. کار در این حرف، همانند گذشته، به وسیله استادکارانی انجام می شد که دوشادوش دستیاران ماهر و شاگردان ساده، زحمت می کشیدند. تولید و معامله معمولاً در یک مکان انجام می گرفت. رهبران اصناف که اغلب، این مقام را از پدران خود به ارث می بردند، تا اندازه ای کمتر از دوره های گذشته قدرتمند بودند و کلانتران (بالاترین مقام رسمی شهرها) باید صلاحیت آنان را تأیید می کردند. صنعتگران بیش از تجار مالیات می پرداختند. اما مالیات ها سنگین نبود. ارقام کلی مربوط به اصناف شهری ایران در حدود سال ۱۹۱۰، نشان می دهد که در این تاریخ، ۲۰ هزار بافنده، ۲۰ هزار فلزکار، ۳۹۰۰ نفر چرمکار، ۳۰۰ نفر چاپگر، ۳۰۰ نفر حکاک و ۱۵

۱۰ هزار نفر در سایر حرف مشغول به کار بودند.

این نشانه های استمرار حیات، پیش زمینه، روندی اساسی در بخش صنایع دستی را تشکیل می دهد که همانا انحطاط گریز ناپذیر محصولات دست ساز ایران در خلال قرن نوزدهم است. اگرچه «عیسای» هشدار می دهد که در مورد حد و حدود افول صنایع دستی نباید غلو کرد و استدلال می کند که این فرآیند انحطاط در ایران دیرتر از سایر مناطق خاورمیانه آغاز شد و کمتر بسط یافت.

اما اگر وضعیت محصولات و شهرهای مشخص را بررسی کنیم، واقعیت انحطاط، به گونه ای گریز ناپذیر رخ می نماید. «آبوت» که پیشتر به نوشته او اشاره شد، در گزارشی مربوط به ۱۸۴۹-۵۰ می گوید:

«در نتیجه تجارت با اروپا که به بهای تخریب یا ویرانی بسیاری از شاخه های صنعت بومی به تدریج به تمامی بخش های کشور گسترش یافته، محصولات صنایع دستی مدتی است که به سرعت رو به انحطاط رفته است.

این وضع در هیچ موردی به اندازه مهم ترین ساخته دستی آن دوره - منسوجات دستی - مشهود نیست. به اعتقاد «پاکدامن»، منسوجات نخی و ابریشمی در دهه ۱۸۵۰ رو به انحطاط گذاشت. اما افول جدی این محصولات را می توان به دوره ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰ مربوط دانست. یعنی زمانی که تعداد چرخ های ریسندگی دستی کاشان از ۸۰۰۰ به ۸۰۰، و در اصفهان از ۱۲۵۰ به ۲۵۰ دستگاه کاهش یافت.

□ تعداد کارگاه ها:

تعداد کارگاهها در اصفهان تا اواخر دهه ۱۸۷۰ به تنها ۱۲ کارگاه ابریشم بافی کاهش یافت و همراه با محدود شدن پایه اقتصاد، تقاضا برای محصولات کارگاههای کلاه دوزی، کفش دوزی و کنده کاری کاهش یافت و صنعتگران و تجار، شهر را ترک کردند.

میرزا حسین وقایع نگار در سال ۱۸۷۷ می نویسد که «اکثر خراطان اصفهان امروزه در تهران کار می کنند». در این دوره، نیمی از صرافان شهر اصفهان نیز به تهران، تبریز و شهرهای دیگر مهاجرت کرده بودند.

در کرمان و مشهد اثرات زیانبار ویرانی کارگاه های منسوجات و اسلحه سازی، تا حدودی به علت اشتغال بافندگان بیکار در «صنعتی جدید» - فرش بافی - تعدیل شد. یزد نیز که از دو شهر یاد شده، منزوی تر و دسترسی به آن مشکل تر بود، به حیات خود ادامه داد. اما بافته های ابریشمی صادراتی آن، جای خود را به تریاک، پنبه، بشم (خامه) و قالی داد.

صنعتگران تبریز که از لحاظ جغرافیایی بیشتر در معرض هجوم واردات بازار جهانی بودند، به نحو جدی تری آسیب دیدند.

در حالی که شمار شاغلین برخی از حرف صنعتی نیز به واسطه سطح بالای مهارت یا ماهیت غیر قابل جایگزینی کارشان - مسگران - نقره کاران، زرگران و قلع کاران - آهنگران و فولاد سازان، سفال سازان، بنایان، نجاران و دیگران - توانستند به حیات خود ادامه دهند، نسبت به گذشته کاهش یافت. تجربه بافندگان پر شمار ایران گویاتر است: «پلاو» در سال ۱۸۵۸ دریافت که ابریشم بافان ایران تنها برای بازار داخلی کار می کردند. به علت فقدان هرگونه موانع تعرفه ای، دو سوم کل واردات ایران در سال ۱۸۵۰ و نیمی از این واردات در سال ۱۹۰۰ را (که حجم آن به شدت افزایش یافته بود)، منسوجات اروپایی تشکیل می داد.

بر اثر ادغام ایران در نظام جهانی، اکثریت صنعتگران سنتی ایران، یا بازار محصولات خود را به میزان زیادی از دست دادند و آماده کار در صنایع کارخانه ای و سایر صنایع دستی، مهاجرت به روسیه و یا سقوط به رده طبقات حاشیه ای شهری شدند.

■ پانویس:

۴۴ «ایمانوتل والترستاین»، نظام اقتصادی جهانی را از حدود سال ۱۵۰۰ به بعد به هسته کشورهای پیشرفته که به طور مستمر در مسیر صنعتی شدن به جلو رفته اند، پیرامون توسعه نیافته و مجموعه ای از کشورهای متوسط مرتبه، موسوم به کشورهای «نیمه پیرامونی» تقسیم می کند.

صحنه خارجی یا قلمرو بیرونی، به آن بخش از مناطقی اشاره دارد که با مرکز تجارت می کنند، اما فقط در زمینه کالاهای تزئینی و لوکس، و نه کالاهای اساسی ایران در قرن هفدهم، نمونه خوبی از این قبیل کشورها است.